

(خلفاء بعد از پیغمبر)

پس از آنکه عمر بر مسند خلافت نشست تمام کارهای خلیفه اول را نقض کرد، جمیع عمال و سرداران او را عزل نمود و اموال بعضی از آنانرا مثل خالد بن ولید مصادره کرد. خالد بن ولید از طرف ابی بکر از سواد بشام رفته بود تا کاریرا که بزید بن ابی سفیان (سردار لشکر اسلام و مأمور فتح شام) نتوانسته بود انجام کند خاتمه دهد لکن در این بین خلیفه اول مرد و خلیفه ثانی (عمر) عمال و سرداران او را که یکی هم خالد بن ولید بود معزول نمود. عمر بچند علت بسا خالد بن ولید نظر مساعد نداشت یکی از آنجهت که خالد از فدائیان مخصوص ابی بکر بود و در راه او حاضر بود همه گونه فداکاری کند تا آنجا که آماده شد بخاطر او حضرت علی را ترور کند. دیگر آنکه خالد، قاتل مالک بن نویره (دوست قدیمی عمر) بود. خالد بن ولید برای آنکه مالک، ارادتش به ابی بکر ندارد بنام ارتداد و بازگشت از دین خدا، او را کشت و همان شب بازنش بعنف هم بستر شد و همه زنان قبیله را که مادر محمد بن حنفیه هم در میانشان بود اسیر نمود؟ این خیره سری بر عمر گران آمد و از ابی بکر درخواست نمود خاندرا مجازات و تنبیه کند لیکن خلیفه اول زیر بار نرفت و بیپناه اینکه خالد شمشیر ماست نظر عمر را رد کرد (فاجعه کشتار مالک بن نویره و غارت اموال و اسارت زنان قبیله او از فجایع بزرگ تاریخی است) آنروز که عمر جوان منکوت چاره نداشت لیکن پس از آنکه بخلافت رسید در صدد شد که خالد بن ولید را گوشمالی دهد. عمر هنگامی بخلافت رسید که خالد بن ولید با لشکری گران بشام تاخته و مقداری از خاک شام را نیز بتصرف در آورده بود لیکن فرمانهای پیاپی عمر مبنی بر عزل او و نصب ابی عبیده جراح (سردار معروف) کار را دگرگون ساخت. اگرچه ابی عبیده برای بار اول خجالت کشید که فرمان عزل خالد را باو ابلاغ کند بدینجهت هر دو باهم شام را محاصره نمودند ولی فرمان دوم خلیفه که در او دستور اعمال شدت نسبت به خالد بن ولید و عزل او و مصادره اموالش صادر شده بود ابی عبیده را مجبور کرد که حکم خلیفه را اجرا کند ابی عبیده در حالیکه زیر لب میگفت خدا ابی بکر را رحمت کند باشکر گفت: چه کسی حکم خلیفه را اجراء خواهد کرد؟ بلال قدم پیش گذاشت و گفت من ... سپس بنام اجراء حکم خلیفه که دستور برداشتن عمامه، و مصادره اموال و تبعید خالد را صادر کرده بود عمامه از سر خالد برداشت و اموالش را مصادره نمود حتی از یکجفت نعلین او یکی را گرفت لیکن چون در حال چنگ بودند

اجرای حکم تبعید به بعد از جنگ موکول گردید . خالد نیمی از شهر شام را بجنگ
 و ابی عبیده نیمی دیگر را بصلح گرفتند (بدینجهت آن قسمت از مسجد جامع اموی که
 جزو فتوحات خالد بود تا زمان معاویه بصورت مسجد و آن قسمت دیگر بصورت کنیسه بود)
 عمر تمام اسرای خالد را آزاد و بکسانشان بازگرداند در این هنگام دستور تبعید
 خالد بمرحله اجرا درآمد ولی خالد که میدید میتواند بایک خوش خدمتی جلب رضایت عمر کند
 در بین راه بزرگترین رقیب عمر را کشت آری خالد، با کشتن سعد بن عباده در تاریکی شب
 رقیب سرسخت عمر را از بین برد و میان مردم شایع کرد که جنها او را کشتند ولی بعمر
 فهماند که اینکار را من کرده ام عمر نیز او را مورد عفو قرار داده بر سر کار آورد .
 ابی بکر پس از رحلت پیغمبر همه اموال منقول و غیر منقول رسول خدا را
 باین عنوان که پیغمبر فرموده ما تر کنه صدقه (هر چه از ما باقی ماند متعلق بهممه مسلمین
 است) تصرف نمود لیکن عمر پس از رسیدن بخلاف همه اموال منقول را بحضرت علی (ع)
 رد نمود و عمل ابی بکر را بر خلاف دانست (نقل از صحیح بخاری در باب خمس)
 عمر پس از رسیدن بخلاف بمنبر رفت و مرد مرا بجهاد دعوت و ترغیب نمود
 و فتوحاتی که پیغمبر وعده داده بود بیاد مسلمین آورد سپس گفت اولین قدم را کی
 خواهد برداشت؟ ابی عبیده ثقفی برخاست و گفت من ... آنگاه عده دیگری هم
 برخاستند . عمر سرداری لشکر را به ابی عبیده داد و در برابر اعتراض مردم که
 میگفتند با بودن مردانی از مهاجر و انصار، ریاست به ابی عبیده نمیرسد گفت
 هر کس پیشقدم شود ریاست از آن اوست . سپس به ابی عبیده توصیه کرد که از دستور
 سلمة بن اسلم و سلیط بن قیس تخلف نکند زیرا ایندو نفر از بدترین هستند
 لشکر اسلام بسرداری ابی عبیده در حالیکه خلیفه وعده ای آنها نرا پیاده تابیرون
 شهر بدرقه میکردند از مدینه خارج وبسمت عراق روان شد وبامقدمه لشکر ایرانیان
 که بسرداری مردی بنام چالینوس بود برخورد کرده ایرانیان را شکست دادند و
 بتعاقب فراریان پرداختند تا آنجا که ایرانیان را از فرات عبور دادند وبکمک دهقانان
 عراقی پلی بر روی فرات بستند و از او عبور نمودند . ابی عبیده پس از عبور
 لشکر از پل، دستور داد پل را خراب کردند تا راه بازگشت برای لشکر اسلام نباشد
 و در برابر اعتراض سلمة بن اسلم که میگفت صلاح در این است يك راه فرار
 برای لشکری که هیچگاه بدین سرزمین نیامده اند و پناهگاهی ندارند بگذاری گفت
 ساکت باش و در پاسخ سلیط بن قیس نیز که میگفت پل را خراب مکن وهمه لشکر
 را بکشتن مده گفت تو اصلا مردی ترسو و جبون هستی . سلیط گفت شجاعت من و
 فامیل من در جنگ از تو بیشتر است خلاصه جنگ شروع شد و چون فیل سواران ایرانی
 بهمه وسائل جنگی مجهز بودند اعراب را تاب مقاومت نمانده فرار کردند و عده
 کثیری خود را بفرات افکنده غرق شدند (غرق شدگان در فرات بیش از مقتولین در
 میدان جنگ بودند) سلیط به ابی عبیده گفت اگر چه خلاف رای من کردی ولشکر
 را بکشتن دادی وسزاواری که دیگر از تو اطاعت نکنم لیکن چون در برابر دشمن
 هستیم من اطاعت تو خواهم کرد بگو به بینم چه کنیم؟ ابی عبیده گفت همه به پیش ...

ابی عبیده و سایر در حالیکه در هر دو دست شمشیر داشتند پیشاپیش لشکر برای
 بار دوم بحرکت در آمدند و اگر چه هر دو کشته شدند لیکن شجاعتی قابل تقدیس
 از خود نشان دادند. ابی عبیده و لشکرش شش هزار ایرانی را کشتند (غیر از زخمیها)
 و ابی عبیده نیزه ای که در دست داشت بچشم فیلی فرو برد فول نیز او را زیر
 پای خود از پای در آورد یکی از فرزندان ابی عبیده بنام حیر نیز کشته شده و فرزند
 دیگرش (مختار) در میدان جنگ به نبرد پرداخت. اعراب پس از کشته شدن ابی عبیده
 جنگ خونینی کردند و مردانی از طایفه بکر بن وائل نیز بسرداری مثنی بن حارثه
 بحمایه اعراب برخاسته برای عبور لشکر پلی بفرات بستند و در این نبرد چهار
 هزار نفر از مسلمین مقتول و مغرور شدند، ایرانیان در تحت ریاست مادویه بودند
 و درفش کاویان را که یادگار زمان فریدون بود بطول ۶۶ ذراع و عرض ۴ ذراع و در روزهای
 سخت بمیدان جنگ آورده بدو تبرک می جستند بچوب بلندی نصب کرده بمیدان آورده بودند
 وقتی خبر شکست اعراب بمدینه رسید همه مسلمانان غمگین شدند خلیفه نیز
 با قیافه ای که آثار حزن در او هویدا بود بمنبر رفت و مردم را ضمن يك نطق
 مفصل بجهاد دعوت کرد و گفت ای مردم همه مهیای رفتن بعراق شوید و تصمیم گرفت
 که خودش هم حرکت کند. لشکری کران آراست و ریاست مقدمه لشکر را به
 طلحة بن عبیدالله و فرماندهی میانه را به زبیر بن عوام و سرداری میسر را به
 عبدالرحمن بن عوف برگذار کرد و در باره رفتن خود بمیدان جنگ با صحابه
 مشورت کرد گفتند صلاح در رفتن تو است و چون اصرار کرد که حضرت علی بن
 ابیطالب ع نیز رای خود را بگوید حضرت فرمود رفتن تو در دل لشکر دشمن ،
 ایجاد ترس خواهد کرد. عمر سپس عده ای از رومیان قریب و عباس را طلبیده
 نظر آنان را خواست آنان گفتند بعقیده ما، تو در مدینه بمان و سرداری آزموده
 بر لشکر بگمار ، و چون با عبدالرحمن بن عوف مشورت کرد عبدالرحمن گفت پدر
 و مادرم فدای تو باد تو، بمان و دیگران را روانه کن زبیر شکست آنها غیر از شکست
 تو است تو اگر شکست بخوری مسلمین بکفر خواهند گرایند و دیگر گوینده
 لا اله الا الله باقی نخواهد ماند. عمر گفت چه کسی را بفرماندهی کل قوا برگزینم ؟
 عبدالرحمن گفت سعد بن ابی وقاص را . عمر گفت اگر چه مرد شجاعی است لیکن
 میترسم که بفنون جنگ وارد نباشد. عبدالرحمن گفت علاوه بر شجاعت ، مصاحب
 پیغمبر بوده و در جنگ بدر نیز شرکت داشته است لیکن از او پیمان بگیر که با
 ما مشورت کند و مخالفت تو نکند. سپس عمر با عثمان مشورت کرد ، عثمان گفت
 تو در مدینه بمان و مردی جنگ دیده و آزموده را بفرماندهی لشکر انتخاب کن عمر
 گفت چنین کس کیست؟ عثمان گفت علی بن ابیطالب (ع) . عمر گفت پس برو و با
 او صحبت کن به بین حاضر است یا نه ؟ لیکن چون حضرت علی حاضر نشد عمر به
 عثمان گفت دیگر کسی را در نظر داری . عثمان گفت سعید بن زید بن عمر بن نفیل را.
 عمر گفت او مرد اینکار نیست . عثمان گفت طلحة بن عبدالله چگونه است؟ عمر گفت
 نظر تو درباره مرد شجاع شمشیرزن چیست؟ عثمان گفت یا امیرالمومنین او کیست ؟